



در محضر بزرگان

مراد از یاد خدا بودن چیست؟

حجت الاسلام حسینی قمی درباره اهمیت یاد خدا بودن نوشته اند:

شاید بعضی ها فکر کنند با یک ذکر زبانی همواره به یاد خدا هستند اما مراد از این ذکر چنان که امام صادق(ع) فرموده‌اند نه فقط ذکر زبانی و لفظی است بلکه مقصود این است که وقتی گناه پیش می‌آید یاد خدا باشد، در حقیقت این یاد خدا باید بین او و گناه سدی ایجاد کند. خداوند در آیه ۲۰۱ سوره اعراف می فرماید: «هریزکاران هنگامی که گرفتار وسوسه‌های شیطان شوند، به یاد خدا و پاداش و کیفر او می‌افتند و در پرتو یاد او، راه حق را می‌بینند و ناگهان بینا می‌شوند.» پس اگر انسان همیشه به یاد خدا باشد، وقتی در برابر شیطان قرار گیرد با یاد خدا چشم او باز می‌شود و وسوسه‌های شیطانی کاری از پیش نمی‌برد.

منبع: تارنمای سمت خدا

فتوشعر



داستانک

مرگ مار خشمگین!

شبی مار بزرگی برای پیدا کردن غذا وارد دکان تجاری می شود. همین طور که مار گشتی می زد بدنش به اره گیر می کند و کمی زخمی می شود. مار خیلی ناراحت می شود و برای دفاع از خود اره را گاز می گیرد که سبب خونریزی دور دهانش می شود. او نمی فهمد که چه اتفاقی افتاده و از این که اره دارد به او حمله می کند و مرگش حتمی است، تصمیم می گیرد برای آخرین بار از خود دفاع کند و هر چه شدیدتر حمله کند. دور اره بدنش را پیچاند و هی فشار داد. نجار صبح که آمد روی میز به جای اره لاشه ماری بزرگ و زخم آلود را دید که فقط و فقط به خاطر بی فکری و خشم زیاد مرده است.

تارنمای یکی بود

غلط ننویسیم

بالتبع یا بالتبع؟

این دو واژه قید مرکب هستند و در تلفظ و معنی با یکدیگر تفاوت دارند. واژه «بالتبع» یعنی طبعاً یا از روی طبع و واژه «بالتبع» یعنی در نتیجه. در نوشته های امروزی در بسیاری از موارد مشاهده می شود که این دو ترکیب را به جای هم به کار می برند که کاری کاملاً اشتباه است.

بر گرفته از کتاب «غلط ننویسیم» اثر «ابوالحسن نجفی»

حکایت

باید بندگی خدا کرد

ابومصور سامانی، وزیر سلطان طغرل بود. عادت داشت پس از نماز صبح بر سر سجاده نشینند و دعا کند تا آفتاب طلوع کند، آن گاه به خدمت سلطان می رفت. صبحگاهی از طلوع آفتاب برای امر مهمی، سلطان کسانی را به طلب وزیر فرستاد. آنان آمدند و او را به حضور خواندند. وزیر چون ادعیه و ذکرهایش تمام نشده بود، به فرمان شاه التفات نکرد و به دعا و مناجات ادامه داد. آنان نزد سلطان آمده و وی را از بی توجهی وزیر آگاه کردند. وزیر چون دعایش تمام شد، به خدمت سلطان آمد. سلطان با نهایت خشم و غضب گفت تو را چه شده که به گفته ما اعتنا نمی کنی و چون فرمان ما به تو رسد تأخیر می اندازی؟ وزیر گفت شاه! من بنده خدایم و چاکر شما. تا از بندگی خدا فارغ نشوم، به چاکری نتوانم پرداخت. این کلمه در سلطان چنان اثر کرد که گریان شده و وزیر را تحسین نمود و گفت بندگی خدا را بر چاکری ما مقدم دار تا به برکات آن، سلطنت ما پایر جا باشد. برگرفته از کتاب «داستان هایی از خدا»، نوشته، احمد میر خلفزاده

اندک صبر

قانون جاذبه!

سبب از درخت فرو افتاد و من به جاذبه تو اندیشیدم

عباس کیارستمی



دور دنیا

دهکده ای که در آن عکاسی ممنوع شد!



آدیتسی سنترال/ دهکده ای دور افتاده در دامنه کوه های آلپ به قدری زیباست و مناطق بدیعی دارد که عکس برداری از آن توسط مسئولان ممنوع شده است! این دهکده با داشتن منظره زیبایی از کوه های آلپ، آن چنان زیباست که انتشار عکس های آن در شبکه های مجازی باعث افسرده شدن و حسودی دیگران می شود! البته مسئولان گردشگری این دهکده به این بهانه می توانند مبلغی را به عنوان هزینه عکاسی از گردشگران بگیرند!

رکورد عجیب یک پیرمرد بعد از ۲ بار پیوند قلب!



گینس و رلد ر کورد/ «گاستونیا» پیرمرد ۷۸ ساله اهل ایالت کارولینای شمالی در آمریکا به تازگی رکورد عجیبی را به نام خودش ثبت کرد. او پیرترین پیوند قلب همچنان زنده و سالم به فعالیت هایش ادامه می دهد! بیماری قلبی حاد در خانواده او بسیار شایع بود و هر سه برادرش را در سنین جوانی به دلیل مشکل قلبی از دست داده است اما خودش یک بار در ۳۷ سالگی و بار دیگر در ۴۵ سالگی عمل پیوند قلب انجام داده است و حالا در کهن سالی توانسته است با زنده بودنش، این رکورد عجیب را در کتاب رکورد های گینس ثبت کند!

بزرگ ترین توپ بادی دنیا!



گینس و رلد ر کورد/ شرکت تولید پوپانمایی «پارموننت پیچرز» که در لندن مستقر است، به تازگی با تولید بزرگ ترین توپ بادی ساحلی در دنیا نامش را در کتاب رکوردهای گینس ثبت کرد! این توپ ۲۰ متر قطر دارد و توسط کارشناسان رکورد های گینس به عنوان بزرگ ترین توپ ساحلی دنیا، تایید شد.

ترسانک

خبر اشتباهی

سرم درد می کرد، نمی دوستم چطور ی سر حرف رو با همسر باز کنم. کلید رو انداختم توی در. خداخدا می کردم خونه نیاشه. نیاز داشتم مقدار کمی تو خودم باشم. از بد حادثه مثل همیشه با انرژی و خندون جلوم ظاهر شد. این حس خویش و لیخندهاش آرام می داد، اونم با حالی که من داشتم. کیفم رو از دستم گرفت و گفت: «ناصر زود باش برو دسداست رو بشور و بیا که بابا ماماتم از شهرستان اومدن دیدنمون.» بخ کردم. تنم مورمور شد. آخه چند دقیقه قبل از این که برسم خونه برادر خانمم بهم زنگ زد و گفت: «پدر و مادرم توی راه تصادف کردند...» قاضی: « برای همین تو هم فکر کردی فیلم ترسناک داری می بینی و با روح طرفی گلدون رو زدی تو کله پدر خانمت! به همین راحتی؟ فکر نکردی شاید برادر خانمت با یک غرضی شاید اشتباهی این خبر رو به تو داده؟»

سیدمصطفی صابری

مسابقات خانوادگی دویدن در کف و حباب در پکن، عکس از شینهوا



یک زن در حال جمع آوری گل های نیلوفر آبی در دلتای رود منگونگ در ویتنام، عکس روز nationalgeographic



تلگرام



ایده: مجید حسین زاده

پیام ناراضیان از خفن استرپ!:

سلام. امروز چندتا از پیامک های افراد ناراضی از خفن استرپ رو سوا کردیم بخونین: * ۰۹۱۵۵...۶۴۵: خفن جان فامیلها و آشناتهاات تموم نشدن هنوز؟! بخدا ما از دوستان هشتیم یکی دوجایزه هم به دوستات بده جای دوری نمی ره فقط نگاه کن بین چندتا جواب درست فرستادم خجالت هم خوب چیزیه! * ۰۹۱۵۶...۹۲۷: پاسخ مسابقه ۱۶۳: تریلی. آبادی. درخور بودن. «آبادی» کمی ایراد داره. چون A بصورت «ای» تلفظ میشه نه «ا» باز نگین حیثیتمون رفت زیر سوال! * ۰۹۲۸۴...۶۴۶: مشخصه چقدر از هرز گویی پرهیز می کنید! واسه همینه که بیشتر از یه ساله دیگه هیچ جوابی نمی فرستم. چون از هرز گویی هم رد شدین و کار رو به بی شخصیتی رسوندین! واسه همین دیگه از خودم شرم میکشم همراهتون باشم. فعلا!



×!|}



*÷=-|



(-x-*



شماره ۱۳۹۶ خرداد



مسابقه خور دن سریع تر یک کیلو ماده غذایی در مرکز خریدی در بانکوک تایلند، عکس از تلگراف اف

کله چفوکس

آق کمال بعد از افطار ورزش می‌کند

بعد از افطارها عین گوله توپ می افتم یگ گوشه و به سختی نفسم بالا میه. افطاری چیزی هم نمخورم، ولی نمدمن چرا ایچور گنس مُرم. اگه کاملیاخانم حال دشته بشه و به زور مجبورم کنه خُرم برم گوسنگسی یگ دوری بزنم. چند روز از ماه رمضان گذشته بود که دیدم ایچوری نمشه. اگه همی راه ره ادامه بدم آخر ماه باید بکسلم کنن برون سر کار. زنگ زدم به مسود رفیقم: «او برنامه افطار تا سحر تا هنوز برقراره؟» واچرتید. گفت: «بری چی؟ کاری رفته؟» گفتم: «نه نیره، چی کاری؟ مخوام مویم از امشب بیام.» همچی خوشحال رفت که انگار یگ گوشی سون براش خریدم، یا بهش گفتم وخه بیا اینجی شله مدن! افطار ره سبک تر از همیشه خوردم و نماز خواندم و بدو رفتم لباساه از ته کمد کیشیدم بیرون و حاضر رفتم. عیال ماتش برده بود که چپکار رفته. پرسید: «خواب نما شدی؟ چی کار می کنی؟» با غرور گفتم: «دارم مُرم فوتبال!» چشم های کاملیاخانم چهار تا رفت. با پوزخند گفت: «اینا حالا خوب شد!» انا حالا خوب رفت! تکیه کلام مو رم دوبله مُکنه به لجه خودش. براش توضیح دادم که بچه محل های قدیمان هر سال بعد از افطار مسابقه گل کوچیک درن، از امشب مویم مُرم. خسته رفتم از بس مثل خیک ماست افتادم گوشه خانه. خندید و گفت: «بینیم و تعریف کنیم. من که از خدا می خوام تو یه تگونی به خودت بدی، بلکه اون چربی هات هم یه تگونی بخورن!» حالا باز نگاه کن! رسیدم محله قدیمان. زمان بچگی مان وسط بولوار فوتبال بازی میکردم. بعدش شهرداری یگ زمین ره محصور کرد و شد زمین ورزش. هرکی از بچه ها که چشمش به مو می افتا چهار شاخ میماند. حال و احوال مکرمه که مسعود هم رسید. یار کیشیدم و بازی اول هم نوبت ما بود. یادم نمیه آخرین بار کی پام به توپ خورده بود. دو دقیقه که گذشت حس کردم چشمام سیاه تاریکی مره. نفشم بالا نمی آمد. قدم از قدم نمیتنسم وردارم. بعدش دیگه نفهیمدم چی شد. چشم واکردم دیدم رو میل خانه مانم دراز به دراز افتادم، کاملیاخانم و مامان و باباش و مسود هم بالای سرم نشستن. بقیه اش دیگه مهم نیست که چی آبرویی ازم رفت، مهم ایه که از فردا شیش بهم یگ سوت بلیلی دادن که یگ گوشه زمین راه برم و بری خودم داوری کنم، بلکه بدون مصدومیت و آبروریزی چربی هام آب بره!

آق کمال

تا حالا دقت کردین



ایده و اجرا: صابری، مرادی

ماوشما

* گزارش درباره پنیرهای فرانسوی بسیار جذاب بود اما ای کاش یادی می شد از پنیرهای خوشمزه و محلی کشورمان که دارند فراموش می شوند، مانند پنیر کردی خشک خراسانی و... * واقعا جناب آذری، فرد روشنفکری هستند که اسم ارغوان را برای دخترشون انتخاب کردند. آفرین بر ایشان. من تمام عمر حسرت ان رو می خورم که همسر حتمی نظر من رو برای انتخاب اسم دختر امون نخواست.

*مطلبتون درباره حلیم که توش بشم گوسفند زن، خنده دار بود.

